



روند ساختار و کارکرد توسعه سیاسی - اقتصادی

از اصلاحات ارضی تا انقلاب اسلامی (۱۳۴۰-۱۳۵۷)

دکتر علیرضا اسماعیلی

عضو هیأت علمی و استادیار علوم اجتماعی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد آرادشهر

دکتر علی بیانی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آرادشهر

چکیده

توسعه، مهمترین شاخص رفاه اجتماعی است، زیرا دربرگیرنده‌ی شاخص‌های کمی و کیفی است. توسعه زمانی می‌تواند آثار مثبتی بر جامعه داشته باشد که پایدار یا موزون باشد. جهت حصول به توسعه پایدار یا موزون، باید از همه‌ی ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های جامعه به شکل مطلوب استفاده کرد تا روند، ساختار و کارکرد توسعه‌ی سیاسی - اقتصادی متناسب با شرایط و نیازهای جامعه تدوین گردد. ایران در دوره پهلوی با وجود ثروت‌های هنگفت نفتی در طول سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۷، به ویژه در اواخر این دوران، به واسطه‌ی بی‌توجهی به واقعیت‌های داخلی و خارجی نتوانست به توسعه‌ی سیاسی - اقتصادی دست پیدا کند، زیرا الگوی توسعه‌ی کشور بیش از آنکه متناسب با شرایط داخلی باشد، طبق ساختارهای کشورهای توسعه یافته تدوین گردید. به عبارت دیگر، عدم توجه کافی به ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های کشور، نه تنها نقش مثبتی در توسعه‌ی کشور ایفا نمی‌کرد، بلکه باعث عقب ماندگی و حیف و میل سرمایه‌های کشور نیز گردید، به عبارتی دیگر به رغم افزایش قیمت نفت و اصلاحات ارضی که سبب افزایش قدرت اقتصادی مردم گردید، توسعه‌ی پایدار شکل نگرفت.

توسعه‌نیافتگی جامعه با پتانسیل‌های موجود یکی از مسائل اجتماعی جامعه ایران است. ذخایر عظیم نفت در طول یکصد سال گذشته در کشور نتوانسته شرایط لازم و کافی را برای توسعه فراهم نماید و علیرغم اینکه در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۰ هجری شمسی، به‌ویژه اواخر این دوران قیمت‌های نفت افزایش چشمگیری یافت و دلارهای زیادی را به کشور سرازیر نمود، لیکن کمتر آثار توسعه‌ای برای کشور داشته است. مسأله این است که چرا با وجود ظرفیت‌ها، پتانسیل‌ها و توانمندی‌های جامعه از لحاظ موقعیت جغرافیایی، کشاورزی و معدنی، کشور ما از روند مناسبی برای توسعه برخوردار نبوده است؟ چرا جامعه ایران در این دوران در رسیدن به توسعه با فرازها و نشیب‌هایی مواجه بوده است؟ نقش اصلاحات ارضی در توسعه سیاسی- اقتصادی چگونه است؟ چرا علیرغم تلاش دولت و افزایش ثروت‌های نفتی توسعه‌ی سیاسی- اقتصادی شکل نمی‌گیرد؟ موانع توسعه‌ی سیاسی- اقتصادی در کشور در دوران یاد شده کدامند و در این میان نقش کشورهای سلطه‌گر در روند توسعه سیاسی- اقتصادی ایران چیست؟ شناخت و آگاهی از آنها می‌تواند در توسعه موزون کشور نقش مهمی ایفا نماید. زیرا گذشته، چراغ راه آینده است. با شناخت و آگاهی از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های جامعه، می‌توان برنامه‌ریزی مناسبی برای توسعه کشور داشت. بنابراین توسعه موزون کشور با شناخت و آگاهی از شرایط جامعه امکان‌پذیر است. همچنین اقتصاد بدون سیاست نمی‌تواند از کارایی لازم برخوردار باشد، لذا شناخت شرایط آنها در ارتباط با یکدیگر در توسعه پایدار بسیار مهم است و هدف در این پژوهش شناخت روند، ساختار و کارکرد توسعه‌ی سیاسی- اقتصادی از اصلاحات ارضی تا انقلاب اسلامی می‌باشد و برای حصول به آن علل ناکارآمدی راهبردهای حاکمیت

جهت توسعه‌ی سیاسی- اقتصادی بررسی می‌گردد.

توسعه یک پدیده‌ی چند بعدی است و نمی‌توان فقط با شاخص‌های کمی صرف مانند درآمد سرانه و ازدیاد پس‌انداز آن را سنجش نمود. به عبارت دیگر «توسعه نوعی دگرگونی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در عناصر، لایه‌ها و ساختارهای جامعه جهت دستیابی به هدف‌ها و رفع نیازهای انسان و جامعه است.» (سیف‌اللهمی، ۱۳۸۶: ۳۸).

تجربه کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد، پیشرفت اقتصادی بدون توجه به تغییرات در نظام سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تقریباً غیرممکن است. بنابراین توسعه نمی‌تواند صرفاً اقتصادی و بالا بردن نرخ رشد تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه باشد، بلکه توسعه، فرایندی از تغییر و دگرگونی است که نه تنها در زمینه‌ی اقتصادی، بلکه در زمینه‌ی سیستم اجتماعی، سازمان سیاسی و بالاخره ضوابطی که رفتارهای انسانی را در جامعه رهبری می‌کند، نیز اثر می‌گذارد. به عبارت دیگر، «توسعه به معنای ارتقاء مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و یا انسانی‌تر است.» (نراقی، ۱۳۷۰: ۳۱)

توسعه سیاسی، فرایندی است که زمینه لازم را برای نهادینه‌کردن مشارکت سیاسی فراهم می‌کند که حاصل آن افزایش توانمندی یک نظام سیاسی است. بنابراین توسعه سیاسی با افزایش مشارکت مردم ارتباط تنگاتنگی دارد. به عبارت دیگر، یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی، مشارکت سیاسی است. برای کشورهای در حال توسعه «توسعه به معنای رهایی از قید بردگی است و هر اقدامی که به ایشان امکان کنترل بیشتری از امور خودشان را بدهد، اقدامی در جهت توسعه است.» (همان، ۳۴)

توسعه اقتصادی به معنای رشد اقتصادی و تغییر ارزش‌ها و نهادها است. رشد اقتصادی، در برگیرنده‌ی افزایش

درآمد سرانه به صورت سالیانه است، در صورتی که توسعه‌ی اقتصادی به معنای دگرگونی جامعه از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر است که عمدتاً تغییر از بخش سنتی یا کشاورزی به مدرن یا صنعتی است. به عبارت دیگر «رشد اقتصادی عبارت از افزایش سالانه و مستمر درآمد سرانه‌ی کل جمعیت کشوری معین در یک دوره‌ی طولانی است. در حالی که توسعه اقتصادی به دگرگون کردن اقتصاد از یک مرحله سنتی، معیشتی، روستایی و منطقه‌ای به مرحله‌ی یک اقتصاد عقلانی، تجاری، شهری و ملی، همراه با ایجاد نهادهای مناسب برای ممکن کردن تحرک کارآمد عوامل تولید است.» (همان، ۳۲)

رویکردهای نظری تحقیق

رویکردهای نظری به توسعه سیاسی- اقتصادی در این نوشتار در قالب نظریه‌های توسعه، نوسازی، وابستگی، مارکسیستی، نومارکسیستی و نظریه‌ی توسعه‌ی دکتر سیف‌اللهمی به صورت مختصر مطرح و الگوی نظری توسعه متناسب با ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های کشور انتخاب می‌گردد.

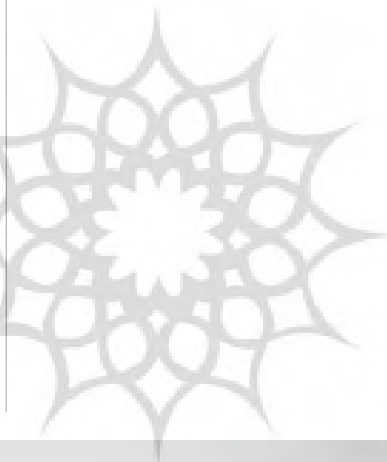
نظریه‌های توسعه، عمدتاً دیدگاه تکاملی دارند، بدین معنی که توسعه به معنی تکامل جامعه از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن می‌باشد. به عبارت دیگر حرکت جامعه به سوی جامعه صنعتی نشانگر توسعه است. اسپنسر، دورکیم و تونیس از جامعه‌شناسان برجسته کلاسیک انگلستان، فرانسه و آلمان معتقد به دو نوع جامعه سنتی و مدرن می‌باشند که حرکت جامعه از سنتی به مدرن یا صنعتی می‌باشد. همچنین به نظر صاحب‌نظران این تئوری، تکامل تک خطی است، یعنی برای رسیدن به توسعه یک راه بیشتر وجود ندارد و همه‌ی کشورها بدون توجه به شرایط، ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های داخلی، ناگزیر باید آن مسیر را طی نمایند. به نظر آنها کشورهای

جهان سوم دچار فقدان سرمایه و سطح پایین تکنولوژی هستند و برای رسیدن به توسعه باید از الگوی توسعه کشورهای پیشرفته صنعتی پیروی کنند. لیکن باید گفت شرایط داخلی و خارجی کشورهای توسعه یافته امروزی با جهان سوم متفاوت است و این چیزی است که آنها از آن غفلت نموده‌اند، زیرا اولاً کشورهای توسعه یافته امروزی برای رسیدن به توسعه از ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های کشورهای مستعمره استفاده می‌کردند، به عبارت دیگر کشورهای جهان سوم نردبان ترقی کشورهای پیشرفته صنعتی بودند که در حال حاضر کشورهای جهان سوم از آن برخوردار نیستند. ثانیاً کشورهای توسعه یافته امروزی با مانع جدی از طرف کشورهای قدرتمند روبرو نبودند، در صورتی که کشورهای جهان سوم با غول‌های بزرگ اقتصادی، کارتلها و تراستها باید مقابله کنند که تقریباً غیر ممکن است.

رویگرد دیگر، نظریه نوسازی است. در این تئوری، «اقتصاد جهانی یک عامل مهم در امر توسعه اقتصادی است.»

توسعه اقتصادی به معنای
رشد اقتصادی و تغییر
ارزش‌ها و نهادها است. رشد
اقتصادی، در برگیرنده‌ی
افزایش درآمد سرانه به
صورت سالیانه است،
در صورتی که توسعه‌ی
اقتصادی به معنای دگرگونی
جامعه از یک مرحله به
مرحله‌ی دیگر است که
عمدتاً تغییر از بخش سنتی
یا کشاورزی به مدرن یا
صنعتی است.

(سریع‌القلم، ۱۳۷۱: ۱۸). کشورهای در حال توسعه با سرمایه‌های خارجی از طریق صندوق بین‌المللی پول، کمک‌های بلاعوض یا وام و سرمایه‌گذاری‌های خارجی می‌توانند به انباشت سرمایه و گسترش تکنولوژی و فن‌آوری بپردازند که حاصل آن توسعه است. بنابراین راه نجات کشورهای جهان سوم از توسعه نیافتگی اقتصاد جهانی است. به عبارت دیگر، توسعه در کشورهای جهان سوم، نیازمند سرمایه است، به عبارت دیگر انباشت سرمایه از عوامل مهم توسعه در نظریه نوسازی است. از عوامل انباشت سرمایه، وام و کمک‌های بلاعوض است که زمینه‌های انباشت سرمایه را فراهم می‌کند. بنابراین کشورهای جهان سوم برای توسعه نیازمند متغیرهای داخلی اقتصاد و تعامل با اقتصاد بین‌المللی می‌باشند و بدون آنها توسعه کشورهای جهان سوم غیرممکن است. «آیزنشتاد معتقد است فرآیند نوسازی از درون گروه‌های قبیله‌ای، جوامع کاستی، جوامع روستایی متفاوت و جوامعی با میزان‌های مختلف شهرنشینی آغاز



می‌شود، این گونه گروه‌ها ممکن است از نظر گستردگی، منابع و توانایی‌های لازم برای نوسازی متفاوت باشند.» (پاپلی یزدی و ابراهیمی، ۱۳۸۵: ۷۴).

رویکرد دیگر، نظریه وابستگی است که در مقابل نظریه‌ی نوسازی قرار می‌گیرد، زیرا در نظریه‌ی وابستگی، عوامل خارجی به‌ویژه کشورهای توسعه یافته، عامل توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم محسوب می‌شوند، این در صورتیست که طبق نظریه نوسازی، کشورهای توسعه یافته از طریق کمک و سرمایه‌گذاری زمینه را برای انباشت سرمایه و توسعه کشورهای جهان سوم فراهم می‌کنند. البته تفاوت‌های اساسی بین صاحب‌نظران قدیم و جدید وابستگی وجود دارد. از دیدگاه این مکتب روابط کشورهای جهان سوم با کشورهای صنعتی نابرابر است. به نظر صاحب‌نظران وابستگی، توسعه نیافتگی به دلیل وجود رابطه استعماری، انقلاب صنعتی، جنگ‌ها و تجارت نابرابر شکل می‌گیرد و به همین علت نقطه مقابل نوسازی و توسعه است. صاحب‌نظران توسعه، کشورهای توسعه یافته را عامل اصلی توسعه‌یافتگی و بالعکس صاحب‌نظران نظریه وابستگی آنها را عامل عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم می‌دانند.

در اندیشه صاحب‌نظران وابستگی قدیم همچون پل باران و آندره گوندرفرانک، رابطه کشورهای فقیر و غنی به صورت سلطه‌گر و سلطه‌پذیر جلوه‌گر می‌شود. «بدین معنی که شرکت‌های چند ملیتی با استفاده از ضعف دول جهان سوم منابع آنها را به غارت برده و کالاهای مصرفی خود را به آنها عرضه می‌کنند. از این رابطه تنها طبقه حاکم و ثروتمند منتفع می‌شوند.» (همان: ۱۰۰) آندره گوندرفرانک، علت توسعه‌نیافتگی کشورهای جهان سوم را، در روابط ساختارهای کشورهای متروپل - قمر می‌بینند. چرا که مازاد اقتصادی از کشورهای عقب مانده به مناطق متروپل

سرازیر می‌شود. بنابراین کشورهای جهان سوم جهت حصول به توسعه باید با کشورهای متروپل قطع رابطه کنند، که به نظر می‌رسد افراطی به مسأله پرداخته است و از دیگر جنبه‌های توسعه نیافتگی غافل شده است. لیکن صاحب‌نظران وابستگی جدید هم چون پیتر اوزن و والرشتاین، دیدگاه وابستگی کلاسیک را تعدیل می‌کنند. «پیتر اوزن برخلاف پل باران رابطه مرکز و پیرامون را دو جانبه می‌داند. او توسعه کشورهای در حال توسعه را توسعه توأم با وابستگی می‌داند. به هر حال به نظر می‌رسد صاحب‌نظران دیدگاه وابستگی جدید در مقایسه با گذشته دیدگاه واقع‌بینانه‌تری نسبت به توسعه دارند. بنابراین، توسعه فرایندی دوطرفه است که هم کشورهای مرکز و هم کشورهای پیرامون از آن سود می‌برند، لیکن سهم کشورهای مرکز بیشتر است. به هر حال این تئوری نیز با جامعه ما تطبیق نمی‌کند.

تئوری دیگری که به توسعه پرداخته، نظریه مارکسیستی است. مارکس و لنین از صاحب‌نظران نظریه مارکسیستی اعتقاد دارند که سرمایه‌داری سبب توسعه در جهان می‌گردد، اما توسعه به صورت متناسب و موزون در جهان رشد نمی‌کند و در ارتباط با اهمیت عوامل اقتصادی و سیاسی در توسعه دیدگاه‌های متفاوتی با نظریه‌پردازان نوسازی دارند. نظریه‌پردازان نوسازی، ارتباط جهان سوم با جهان صنعتی را یک امر طبیعی و بدون توجه به ابعاد سیاسی آن در نظر می‌گیرند، اما مارکسیست‌ها معتقدند که این ارتباط تحت‌الشعاع کشمکش‌های سیاسی است. به عبارت دیگر، تولید اقتصادی برای مارکسیست‌ها صرفاً در میدان اقتصاد شکل نمی‌گیرد، بلکه کسب قدرت سیاسی جهت رشد و توسعه اقتصادی نه تنها لازم و ضروری، بلکه انکارناپذیر است. «اقتصاد بین‌الملل نه در راستای منافع همگان، بلکه در چارچوب منافع صاحبان ثروت و تکنیک

حرکت می‌کند.» (سریع‌القلم، ۱۳۷۱: ۱۹)

نومارکسیست‌ها، راه سومی برای توسعه کشورهای جهان سوم پیدا نمودند، به نظر آنها «اگر کشورهای توسعه نیافته بخواهند از این دور باطل توسعه نیافتگی رهایی یابند، باید قاطعانه از سیستم جهانی بریده و خود راه توسعه را در پیش گیرند. تنها راهی که طرفداران این نظریه پیش پای کشورهای توسعه نیافته می‌گذارند، راه انقلاب است» (همان: ۱۷۷) که منطقی به نظر نمی‌رسد بنابراین نظریه نومارکسیستی نیز از عهده تبیین پدیده توسعه نیافتگی بر نمی‌آید و با جامعه ما نیز تطبیق نمی‌کند.

آخرین نظریه‌ای که در این نوشتار به آن پرداخته می‌شود نظریه‌ی سیفا... سیفاللهی است. به نظر او «عامل یا عاملان اصلی توسعه، انسان و دانش فنی و فن‌آوری است و دستیابی به توسعه پایدار، موزون و انسانی، با پیدایش و گسترش دانش فنی و فن‌آوری درون‌زا، درون جوش و خودپویا امکان‌پذیر است.» (سیفاللهی، ۱۳۸۶: ۴۴) بنابراین برای توسعه باید به ویژگی‌های درونی جامعه توجه ویژه داشت. بنابراین باید از شرایط، امکانات و تنگناهای جامعه در بستر جامعه جهانی شناخت و آگاهی داشت و دانش فنی داخلی و خارجی را با یکدیگر تلفیق کرد تا توسعه منطبق با واقعیت جامعه صورت گیرد.

توسعه ناپایدار و ناموزون، تحت تأثیر نظام اجتماعی ناهماهنگ و ناهمگون و نفوذ و گسترش سرمایه‌داری قرن ۱۹ و اقتصاد جهانی قرن بیستم شکل می‌گیرد. نظام اجتماعی ناهماهنگ و ناهمگون، ناشی از ماهیت و کارکرد ساختار درونی و بیرون عناصر تشکیل‌دهنده نظام اجتماعی اعم از سیاسی، جغرافیایی، جمعیتی، اقتصادی، فرهنگی است و هر قدر ناموزونی در عناصر تشکیل‌دهنده جامعه انسانی بیشتر باشد، پیامدهای نامطلوب آن در شکل و ماهیت جامعه

ابتدای دهه ۱۳۴۰، سبب توسعه سیاسی و اقتصادی جامعه شد.

برخی از صاحب‌نظران نگاه بسیار بدبینانه‌ای نسبت به اجرای اصلاحات ارضی در کشور دارند، زیرا آن را سبب نابودی روستا و جدایی روستا و شهر دانسته‌اند. زیرا، اصلاحات ارضی سبب «کاهش تولید و در نهایت کاهش نقش کشاورزی در اقتصاد و جدایی روزافزون شهر و روستا گردید.» (از غندی، ۱۳۸۱: ۱۹۳) در صورتی که واقعیت را باید در جایی دیگر جستجو کرد. حرکت به سمت جامعه‌ی صنعتی الزاماً با نابودی کشاورزی همگام نیست، بلکه جدایی دهقانان از روستا نه تنها امری طبیعی است، بلکه حتی لازم و ضروری است که گریز و گزیری از آن نیست.

برخی از نویسندگان با بی‌توجهی به واقعیت‌های جامعه، صنعتی شدن جامعه و خالی شدن برخی از روستاها از سکنه را حاصل اصلاحات ارضی می‌دانند، در صورتی که صنعتی شدن یک پدیده‌ی عینی است که به تدریج از کشورهای پیشرفته به کشورهای جهان سوم انتقال پیدا می‌کند و فن‌آوری و صنعت، نیاز

الگوی توسعه پیشنهادی
کشورهای پیشرفته برای
جهان سوم، نه تنها راهگشا
نیست، بلکه زمینه‌های
نامطلوب توسعه را فراهم
می‌نماید. به عبارت دیگر
تئوری‌های توسعه در
کشورهای توسعه یافته
برای کشورهای جهان
سوم نتیجه مطلوبی ندارد.

انسانی بیشتر خواهد بود. همچنین کشورهای در حال توسعه با بریدن از اقتصاد جهانی، باید از دور باطل توسعه نیافتگی رها گردیده و خود راه توسعه را در پیش بگیرند.

بدون شک یک چارچوب و الگوی نظری جامع در توسعه برای همه کشورها صادق نیست، لذا هر کشوری متناسب با ویژگی‌های خود باید یک چارچوب نظری به وجود آورد. زیرا الگوی توسعه پیشنهادی کشورهای پیشرفته برای جهان سوم، نه تنها راهگشا نیست، بلکه زمینه‌های نامطلوب توسعه را فراهم می‌نماید. به عبارت دیگر تئوری‌های توسعه در کشورهای توسعه یافته برای کشورهای جهان سوم نتیجه مطلوبی ندارد. لذا الگوی توسعه جهان سوم با آنها متفاوت است.

بنابراین نظریه‌های توسعه (نوسازی) و توسعه نیافتگی (وابستگی) قادر نیستند توسعه در کشور ایران را تبیین کنند. به عبارت دیگر توسعه در ایران نیازمند یک الگوی داخلی است، لذا در این بررسی نظریه سیفا... سیفاللهی یکی از اساتید برجسته جامعه‌شناسی توسعه، به عنوان الگوی چارچوب نظری تحقیق انتخاب گردید، زیرا منطبق با شرایط داخلی کشور است.

نقش اصلاحات ارضی در توسعه‌ی سیاسی - اقتصادی

اصلاحات ارضی یا تقسیم زمین به تنهایی هدف اساسی محسوب نمی‌شود، زیرا تقسیم زمین دگرگونی‌هایی نیز در ساخت سیاسی - اقتصادی به وجود می‌آورد و در واقع به عنوان ابزاری، مورد استفاده طرفداران تحول و اصلاحات اجتماعی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب جریان تدریجی تقسیم زمین می‌تواند زمینه مساعدی برای یک تحول اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باشد. به عبارت دیگر، اصلاحات ارضی به عنوان یکی از اصول ششگانه انقلاب سفید در



کشورهای در حال توسعه برای رسیدن به توسعه است. تجربه‌ی کشورهای توسعه یافته نشانگر آن است که با پیشرفت‌های صنعتی نه تنها تولید کاهش پیدا نکرده، بلکه با نیروی انسانی کمتر، تولید افزایش پیدا کرده است. گرچه در اواخر دوران مورد مطالعه، افزایش قیمت نفت و ورود ثروت‌های بزرگ نفتی، سبب کم توجهی به بخش کشاورزی و تولید محصولات غذایی گردید، که بیشتر حاصل نگرش حاکمیت است. از بعد سیاسی، اصلاحات ارضی از رشد

با اجرای قوانین اصلاحات ارضی به حاکمیت بلامنازع سیاسی و اجتماعی مالکان بزرگ و رؤسای قبایل برای همیشه پایان داده شد، البته این ادعا که با اصلاحات ارضی قدرت اقتصادی مالکان همانند قدرت سیاسی آنان در هم شکسته شد، نمی‌تواند چندان درست باشد. زیرا بسیاری از مالکان زمین‌های زارعی خود را حفظ کردند و برخی دیگر با فروش زمین به صورت بازرگان، صاحبان صنایع و سرمایه‌داران بزرگ به فعالیت اقتصادی خود ادامه دادند، لیکن

و جنگ‌های قدرت قرار داشت که بی‌شک دولت خود در ایجاد و تشدید آنها سهیم بود. صنعت در اوایل دهه‌ی ۱۳۵۰، به واسطه‌ی افزایش قیمت نفت و کمک‌های خارجی از رشد چشمگیری برخوردار بود. اقتصاد کشور با پشتوانه‌ی نفت، صنایع مونتاژ و واردات محصولات کشاورزی وارد مرحله‌ی تازه‌ای گردید. در این دوران اقتصاد کشور تک محصولی گردید، قدرت اقتصادی خانواده‌ها و به تبع آن رضایتمندی آنها افزایش یافت. لیکن کشور در جذب سرمایه خارجی موفقیت زیادی نداشت. به عبارت دیگر، در کوتاه‌مدت، میزان اشتغال، درآمد و قدرت خرید مردم به نسبت دوره‌های قبل افزایش یافت، لیکن در درازمدت برای کشور مطلوب نبود، زیرا این امر موجب ائتلاف فرصت‌ها می‌گردد. در این رابطه، «شاه رضایتمندی مصرفی را تنها عامل برای مشروعیت و مقبولیت خود می‌دانست.» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۷۴) اگر در جریان این امر هیچ گونه سوءاستفاده و سوءمدیریتی هم صورت نگرفته باشد. این طرز عمل برای توسعه بسیار زیان آور و مخرب است. در همین رابطه مورس دو ورژه می‌نویسد، «توسعه سریع و تشدید تضادها و آهنگ توسعه احتمالاً به همان میزان مهم است که سطح توسعه. اثر آن نیز در جهت عکس عمل می‌کند: یعنی توسعه سریع تنش‌ها را افزون می‌کند.» (حشمت‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۳۸)

در طی برنامه‌ی عمرانی سوم (۴۶-۱۳۴۲)، گرچه اقتصاد ایران توفیق چندانی در جذب سرمایه خارجی نداشت و نسبت به سرمایه‌گذاری‌های داخلی کشور محدود بود، لیکن سرمایه‌گذاری‌های خارجی به نسبت قبل افزایش یافت. در برنامه‌ی عمرانی چهارم (۵۱-۱۳۴۷)، بهره‌گیری از سرمایه‌های خارجی یکی از مهمترین منابع مالی سرمایه‌گذاری‌های داخلی بوده است، لیکن در عمل موفقیت آمیز نبود، زیرا در



جنبش‌های ضد خارجی و ضد استبدادی جلوگیری کرد و ثبات سیاسی کشورها را که از هر جهت آمادگی اصلاحات را دارند تأمین کرد. متحدهای غربی محمدرضا شاه همچنین نگران آن بودند که ساختار کهنه کشاورزی و روابط اجتماعی در روستاهای ایران قدرت کشور را در برابر رخنه کمونیست‌ها و نفوذ ایدئولوژی و سیاسی و در نهایت احتمال بروز یک انقلاب سیاسی افزایش دهد.

شرایط جمعیت روستایی بهبود پیدا کرد. بنابراین روند اصلاحات ارضی به آرامی در طول ۱۳ سال در کشور به اجرا در آمد و دارای آثار مثبتی از بعد اقتصادی و سیاسی برای کشور و مردم بود، گرچه معایبی نیز داشت.

الف) روند، ساختار و کارکرد توسعه اقتصادی

توسعه اقتصادی کشور در دوران مورد مطالعه، تحت تأثیر تضادهای سیاسی

طی برنامه چهارم ۱۴۲/۵ میلیون دلار سرمایه خارجی جذب شده که کمتر از ۵ درصد پیش‌بینی‌ها تحقق پیدا کرد. در برنامه عمرانی پنجم (۵۶-۱۳۵۲)، مانند برنامه چهارم بخش صنعت دارای جایگاه بسیار مهمی بود. در این برنامه اعتبارات ویژه‌ای صرف ساخت زیربناها در کشور گردید. در طول برنامه پنجم، افزایش قیمت نفت و قدرت خرید مردم، سبب افزایش انگیزه برای سرمایه‌های خارجی گردید. «به طوری که در سال نخست، سرمایه‌گذاری‌های خارجی ۲۰۳ درصد رشد داشت و کشورهای ژاپن با ۴۵/۲ درصد و آمریکا با ۱۹/۷ درصد بیشترین سهم را داشتند.» (سرلک، ۱۳۸۳: ۱۶۸)

اقتصاد سرمایه‌داری در این دوران با الگوی رشد و توسعه‌ی وارداتی پیشرفت کرد و بخش خصوصی قدرتمندی به وجود آمد، زیرا «تنها ظرف سال‌های ۵۱ تا ۵۶ نقدینگی آن از ۴۰۰ میلیارد ریال به ۲۱۳۹/۵ میلیارد ریال رسید.» (رزاقی، ۱۳۶۶: ۳۶) اقتصاد ایران در نظام اقتصاد بین‌الملل و نظام سرمایه‌داری ادغام گردید و بخش خصوصی با خصلت وابستگی به صورت بخشی از سرمایه‌داری جهانی در آمد. کشور ما با این الگوی توسعه، به رشد صنعتی دست یافت، اما با این وجود مصرف کشور تشدید گردید و به ناگزیر برای تداوم مصرف، صدور بیشتر نفت خام ضرورت پیدا کرد. «ایران با استفاده از امکانات خارجی و خلاصه الگوی رشد و توسعه‌ای پا گرفت که هر تپش ضربان آن با واردات بیشتر همراه بود و به ناچار صدور بیشتر نفت خام را می‌طلبید. الگوی مصرف وارداتی نیز به نوبه خود الگوی تولید وارداتی را تقویت کرد و بالعکس.» (همان: ۳۶)

بنابراین روند حرکت تغییر در بخش اقتصادی به صورت آرام و غیر متعادل است. به عبارت دیگر، شکل و روند تغییر یکنواخت نیست، لیکن بخش‌های مختلف اقتصاد از بعد صنعت، کشاورزی

و خدمات در ارتباط متقابل دیگر عمل می‌کنند و با افزایش سهم یک بخش در تولید ناخالص ملی، در بخش یا بخش‌های دیگر کاهش به وجود می‌آید. ولی به هر حال اقتصاد به ویژه نفت، سرمایه‌های خارجی و داخلی بخش خصوصی نقش بسیار مهم در توسعه کشور ایفا می‌کنند، گرچه سرمایه‌های نفتی سبب رکود بخش‌های دیگر در توسعه کشور گردیده، لیکن اگر استفاده بهینه از آن صورت بگیرد، تأثیر آن در توسعه‌ی کشور بیشتر می‌شود، البته تصور یک کشور بدون نفت نیز کار ساده‌ای نیست و به همین علت در حال حاضر نیز بودجه غالب کشور از نفت تأمین می‌شود. به هر حال اقتصاد نقش قابل توجهی در توسعه سیاسی-اقتصادی کشور دارد.

ب) روند، ساختار و کارکرد توسعه‌ی سیاسی

سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۰ از لحاظ سیاسی دوران خاصی است، زیرا کشور از یک طرف بحران سیاسی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را پشت سر گذارده بود و از طرف دیگر در آستانه قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ قرار داشت. برخی از کشورهای خارجی از جمله بریتانیا، به کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله بحرین که ایران مدعی آن بود، استقلال سیاسی دادند و در قبال آن جزایر تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی را به ایران واگذار کردند.

ایران در دهه ۵۰ سیاست مستقل را در پی گرفت، لذا با کشور اتحاد جماهیر شوروی ارتباط سیاسی برقرار کرد و آنها نیز به خاطر حفظ منافع خود علاقمند به رابطه با ایران بودند، زیرا «آنها به گاز طبیعی ایران که به قیمت بسیار مناسبی دریافت می‌کردند، احتیاج داشتند» (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۳۷۱)، گرچه در برخی دوران این رابطه‌ها تیره و تار می‌گردید. همانطوری که در رابطه با آمریکا نیز چنین بود. در دهه ۱۳۵۰ ایران متحد

ایران با استفاده
از امکانات خارجی
و خلاصه الگوی
رشد و توسعه‌ای
پا گرفت که هر
تپش ضربان آن
با واردات بیشتر
همراه بود و به
ناچار صدور
بیشتر نفت خام
را می‌طلبید.
الگوی مصرف
وارداتی نیز به
نوبه خود الگوی
تولید وارداتی
را تقویت کرد و
بالعکس.

ممتاز آمریکا بود ولی در دوره‌ی رئیس جمهوری کارتر، دوران بلاتکلیفی است، زیرا شعارهای تبلیغاتی او در جهت مخالفت با حکومت‌هایی مانند ایران است، زیرا شعار او حقوق بشر و مبارزه علیه کشورهای دیکتاتور بود که مورد تأیید شاه نبود. همچنین «محمد رضا شاه در سال ۱۳۵۲ تصمیم سرسختانه‌ای در جانبداری از افزایش قیمت نفت اتخاذ کرد» (همان: ۳۶۶) و این امر سبب نارضایتی آمریکایی‌ها گردید.

محمد رضا شاه قدرت مطلق و خودکامه کشور، در آرزوی تبدیل ایران به یک قدرت عمده صنعتی بود، برای دست یافتن به آرزویی که ذهنش را همواره مشغول داشته بود به منابع مالی بی حد و حصری نیاز داشت و برای اینکه بتواند بدون هیچگونه آشفتگی عمده داخلی یا خارجی اهدافش را دنبال کند خواستار صلح و مسالمت با قدرت‌های خارجی و به ویژه ابر قدرت‌ها بود. به عبارت دیگر، در مجموع در این دوران، محمد رضا شاه برای پیشرفت‌های صنعتی کشور، همزیستی مسالمت‌آمیز با قدرت‌های خارجی و ابرقدرت‌ها را در پیش گرفت. بنابراین روند سیاسی در ایران با نوسانات زیادی همراه بوده است و سیاست‌های داخلی و بین‌المللی اتخاذ شده کشور را با بحران‌هایی مواجه نموده است، که جهت برون رفت از آن بحران‌ها تصمیم‌گیری‌های مناسب نیز صورت نمی‌گیرد. بنابراین کارکرد سیاست‌های حکومت مثبت ارزیابی نمی‌گردد، به همین دلیل انقلاب شکل می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

این مقطع زمانی که از انقلاب سفید در سال ۱۳۴۰ آغاز و تا انقلاب اسلامی در ۱۳۵۷ هجری شمسی تداوم یافت، کشور در مقایسه با توسعه سیاسی از توسعه اقتصادی اجتماعی قابل توجهی برخوردار شد. به عبارت دیگر، این مرحله

اوج شکوفایی سرمایه‌داری وابسته است. در این مرحله ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه در سطح گسترده تغییر می‌کنند و به تبع آن انتظارات مردم نیز از دولت افزایش پیدا می‌کند، به طوری که دولت قادر به اجرای برنامه‌های توسعه‌ی کشور نیست. در این مرحله، اصلاحات ارضی به عنوان یکی از اصول ششگانه‌ی انقلاب سفید به اجرا در آمد و تحولی بزرگ در بخش اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه به وجود آورد که تا آن زمان کمتر کسی می‌توانست پیش‌بینی نماید، لیکن محمد رضا شاه تحت فشار دولت‌های غربی به ویژه آمریکا آن را اجرا کرد. گرچه برخی از کارشناسان نگاه بسیار بدبینانه‌ی نسبت به اصلاحات ارضی در جهت نابودی بخش کشاورزی در روستاها دارند، ولی باید با شک و تردید به این مسأله پرداخت، زیرا تکنولوژی پیشرفته نیاز به جمعیت زیاد در روستاها و کار کشاورزی را از بین برده است، لذا وجود جمعیت زیاد در روستا ضرورت ندارد، از طرف دیگر صنعت گسترده در شهرها، نیازمند نیروی انسانی غیرفعال روستاها می‌باشد. لذا انتقال جمعیت از بخش کشاورزی به صنعت ضرورتی انکارناپذیر است که البته بعد از انقلاب اسلامی نیز تداوم پیدا کرد. به هر حال اصلاحات ارضی، دهقانان را از زیر سلطه و بردگی ارباب رها کرد و به آنها عزت داد. بنابراین اصلاحات ارضی نقطه عطفی در تاریخ ایران در راستای توسعه‌ی سیاسی-اقتصادی محسوب می‌گردد، لیکن به علل واکنش منفی بزرگ مالکان و عدم وجود سرمایه در بخش کشاورزی نقش قاطع و مسلطی در توسعه‌ی پایدار ایفا نکرد.

همچنین در این دوران اقتصاد کشور با حمایت سرمایه‌های نفتی، صنایع مونتاژ و واردات محصولات غذایی وارد مرحله جدیدی شد. زیرا از یک طرف

قیمت نفت رشد چشمگیری داشت و با افزایش آن صنایع مونتاژ برای صنعتی شدن جامعه توسط دولت وارد کشور شدند و از طرف دیگر با کاهش نیروی انسانی یا بی‌علاقگی و کم‌علاقگی به کشاورزی به واسطه درآمد اندک، تولید محصولات کشاورزی کاهش و کشور ما به عنوان یک کشور وارد کننده محصولات غذایی تبدیل گردید. به عبارت دیگر از اهمیت بخش کشاورزی کاسته و به بخش صنعت افزوده شد که طبیعی به نظر می‌رسد، زیرا با توسعه‌ی صنعت نیاز به نیروی انسانی در بخش کشاورزی کمتر می‌گردد. بنابراین روند حرکت اقتصاد با تغییر قیمت نفت دچار نوسان می‌گردد. زمانی که قیمت نفت ثابت است، تغییرات اقتصادی به آرامی در جریان است، اما زمانی که قیمت نفت افزایش یا کاهش می‌یابد، رشد اقتصادی نیز بالا و پایین می‌رود. بنابراین روند تغییرات اقتصادی در این دوره یکنواخت و متعادل نیست، لیکن بخش‌های مختلف اقتصاد در ارتباط متقابل با یکدیگر عمل می‌کنند و با افزایش سهم بخش صنعت در تولید، از سهم بخش کشاورزی کاسته می‌گردد، لیکن در مجموع اقتصاد روند رو به رشدی دارد و اوضاع اقتصادی جامعه به نسبت قبل شرایط بهتری پیدا می‌کند. زیرا زندگی مردم نسبت به قبل بهتر می‌شود. به هر حال توسعه بخش اقتصادی در روند توسعه کلان کشور نقش مثبت و انکارناپذیری دارد، گرچه اقتصاد متکی به نفت و ثروت‌های ناشی از آن می‌باشد.

از بعد سیاسی کشور در این دوران با بحران‌های داخلی و خارجی مواجه بود. در بخش داخلی، از یک طرف کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را پشت سر گذارده بود و از طرف دیگر در آستانه قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ قرار داشت. در بخش خارجی، بحرین که ایران مدعی آن بود با حمایت بریتانیا مستقل اعلام شد و چند

جزیره کوچک ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک به ایران داده شد. غرب به خاطر حمایت ایران از افزایش قیمت نفت رو در روی محمدرضا شاه قرار گرفت، لیکن او سیاست مسالمت‌آمیز را در مقابل آنها برای پیشرفت‌های صنعتی کشور در پیش گرفت.

همچنین در این دوران به واسطه سیاست‌های دولت آمریکا محمدرضا شاه انقلاب سفید را اعلام کرد که بر اساس آن اصلاحات ارضی صورت گرفت و زنان حق رأی پیدا کردند و از طرف دیگر شاه با شوروی نیز رابطه برقرار کرد تا سیاست مستقل خود را اعلام نماید. در ابتدای دهه ۵۰، ایران متحد برجسته آمریکا بود ولی در زمان کارتر روابط تیره گردید. بنابراین در ارتباط با سیاست، کشور ایران در دوران مذکور با نوسانات زیادی مواجه بوده است. سیاست‌های داخلی و برخورد با مردم و ایجاد جو خفقان و کشتار مردم برای تداوم حکومت از جمله استراتژی‌های حکومت پهلوی بود. بحرانی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ از جمله آنهاست. البته انقلابیون نیز به شکل‌های مختلف علیه دولت وقت اعتراض و مبارزه کردند و در نهایت بعد از ۱۵ سال حکومت پهلوی متلاشی و انقلاب اسلامی شکل گرفت. همچنین در بعد خارجی نیز سیاست‌های یکسان در مقابل کشورها اتخاذ نمی‌گردید. گرچه به دنبال سیاست‌های مسالمت‌آمیز با کشورهای دیگر بودیم، لیکن به خاطر جنگ سرد بین دول برتر، سیاست‌های کشور ما دچار نوسان می‌گردید.

به هر حال روند حرکت سیاسی در کشور کند و بطئی بود، زیرا حرکت‌های تند جهت تغییر استراتژی‌های سیاسی، کشور را با چالش‌های بزرگتری مواجه می‌نمود، گرچه سیاست‌های اتخاذ شده در داخل و خارج کشور نیز نوسان داشت، لکن مطابق سیاست‌های حکومت بود. سیاست‌های اتخاذ شده کارکرد مناسبی

نداشت، چرا که سبب انقلاب گردید. بنابراین یافته‌های تحقیق نشانگر آن است که ویژگی‌ها، ظرفیت‌ها و پتانسیل‌های جامعه ایران به جوامع غربی و شرقی و توسعه‌یافته سازگار نیست، لذا نظریه‌های توسعه (نوسازی) و توسعه نیافتگی (وابستگی) با جامعه ما هماهنگ نیستند، لذا نمی‌توان برای توسعه به راحتی الگوی کشورهای توسعه یافته را انتخاب و متناسب با آن به جلو حرکت کرد، زیرا کشور را با چالش روبرو می‌کند که در جامعه‌ی ما چنین شد و نتیجه‌ی آن انقلاب اسلامی گردید. لذا رویکرد و چارچوب نظری برای توسعه باید داخلی و متناسب با ظرفیت و پتانسیل‌های جامعه باشد. لذا به نظر می‌رسد الگوی توسعه دکتر سیف‌اللهی... سیف‌اللهی با توسعه اقتصادی-اجتماعی کشور ایران هماهنگ‌تر باشد.

مطابق با این نظریه، ضعف عوامل داخلی و دخالت عوامل خارجی سبب شکل‌گیری نظام اجتماعی ناموزون در ایران گردید و این نیز به نوبه خود روابط اجتماعی ناعادلانه در جامعه را دامن زد و باعث ایجاد نابرابری‌های اجتماعی و مشکلات و مسایل اجتماعی و عدم توسعه‌ی سیاسی-اقتصادی گردید. به عبارت دیگر عناصر ناهمگون تشکیل دهنده جامعه ایران از یک طرف و عوامل بیرونی از طرف دیگر باعث نظام اجتماعی ناموزون و ناهم‌هنگ گردید و این نظام ناموزون همراه با نفوذ و گسترش سرمایه‌داری اروپائی قرن ۱۹ و اقتصاد جهان قرن ۲۰ باعث توسعه اقتصادی-اجتماعی ناپایدار و ناموزون در ایران گردید.

فهرست منابع:

ازغندی، سید علی‌رضا (۱۳۸۱). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، جلد اول، تحولات اجتماعی ۱۳۵۷-۱۳۲۰. تهران: سمت (۱۳۷۶). روابط خارجی ایران (دولت دست نشانده) ۱۳۵۷-۱۳۲۰. تهران: نشر قومس

اسماعیلی، علیرضا (۱۳۸۳). تکنیک‌های خاص تحقیق. گرگان: انتشارات مخرمقلی پاپلی یزدی، محمدحسین و ابراهیمی، محمدمیر (۱۳۸۵). نظریه‌های توسعه روستایی. تهران: سمت

تجلی، آیت‌الله (۱۳۸۰). «مروری بر برنامه‌های توسعه پیش و پس از انقلاب»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۷۶-۱۷۵ حشمت‌زاده، محمدباقر (۱۳۷۹). ایران و نفت. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران رزاقی، ابراهیم (۱۳۶۶). «الگوی توسعه اقتصادی ایران قبل و بعد از انقلاب»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۶

سرلک، احمد (۱۳۸۳). «سرمایه‌گذاری خارجی و تحلیل آن در بیش از پنجاه سال برنامه‌ریزی عمرانی در ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۰

سرلک، رضا (۱۳۸۴). «اصلاحات ارضی، بررسی اوضاع کشاورزی در دوره پهلوی دوم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۲-۲۱۱ سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۱). توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل. تهران: نشر سفیر

سیف‌اللهی، سیف‌اللهی... سیف‌اللهی. جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران. تهران: مؤسسه انتشارات جامعه پژوهان سینا طالب، مهدی (۱۳۷۴). چگونگی انجام مطالعات اجتماعی. تهران: امیرکبیر

نراقی، یوسف (۱۳۷۰). توسعه و کشورهای توسعه نیافته. تهران: شرکت سهامی انتشار نوزاد، مسعود (۱۳۸۰). «بررسی میزان موفقیت برنامه‌های عمرانی و جایگاه بخش‌های دولتی و خصوصی در سرمایه‌گذاری صنعتی ایران (۱۳۷۷-۱۳۴۷)». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۷۶-۱۷۵

(۱۳۸۱). «نگاهی به برنامه‌های عمرانی کشور در سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۷۸، آیا چرخ‌های اقتصادی ایران، بی‌نفت می‌چرخد؟». اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۷۸-۱۷۷

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز

برگرفته از:

فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره‌ی ۸